

## کشکولی از داشته‌ها و نداشته‌ها

نیم‌نگاهی به حضور ناشران ایرانی در نمایشگاه بین‌المللی فرانکفورت

سمیه نوروزی

اندک زمانی تا افتتاحیه بزرگ‌ترین نمایشگاه کتاب جهان باقی مانده، نمایشگاه بین‌المللی کتاب فرانکفورت. این را از جلساتی می‌فهمم که هر سال همین موقع‌ها با فشردگی هرچه تمام‌تر شروع می‌شود؛ جلساتی با چند ناشر که بیشترشان پای ثابت اعزام به فرانکفورت‌اند. از یکی دو هفته دیگر هم از گوشه و کنار خبر می‌رسد که چند ناشر ترجیح داده‌اند بمانند و چند ناشر هم توی رودربایستی رفتن گیر کرده‌اند. با ناشران دولتی البته کاری ندارم... در همین حین با یکی دو تا از ناشران موفق در زمینه ادبیات که صحبت می‌کنم، از پایین‌ترین سطح انگیزه‌ای که دارند غصه‌ام می‌گیرد: «فایده‌ای ندارد آخر. وقتی کپی‌رایت در کشور ما رعایت نمی‌شود، کسی ما را جدی نمی‌گیرد.» ناشر دیگری از خاطره‌اش تعریف می‌کند که وقتی با شوق و ذوق با مسئول ایرانی یکی از بزرگ‌ترین ناشران آمریکایی در حال صحبت بود، مدیر بخش قراردادها سر رسید و بعد که مسئول مربوطه ایشان را به‌عنوان ناشری ایرانی معرفی کرد، داد و فریاد مدیر بلند شد که شما دزدید و آثار ناشران جهان را سرقت می‌کنید و... این ناشر از واژه تحقیر استفاده می‌کند وقتی از رویارویی با عابری حرف می‌زند که گذر اتفاقی‌شان به غرفه ایران می‌افتد. شاید یکی از دلایل تردید بعضی ناشران بین رفتن و نرفتن همین باشد...

من اما نمی‌دانم چرا آن دورها کورسوی امیدی می‌بینم و همین‌ها می‌دارم به نوشتن در این باره و گسترده کردن ارتباطاتم با ناشران خارجی و از همه مهم‌تر سرک کشیدن به کار اتحادیه ناشران و ارشاد و این چند ناشری که قرار است نماینده ایران باشند در نمایشگاه جهانی کتاب. امسال تصمیم گرفتم با ورق‌زدن کاتالوگ فروش حق ترجمه و نشر ۲۰۱۶-۲۰۱۷ شروع کنم و خودم هم قدمی در این راه بردارم، چراکه در چند سال گذشته در جریان بازدید ناشران آسیایی و اروپایی از غرفه ایران و ردوبدل کردن

اطلاعاتی بین آنها بودم، که خوشبختانه چندتاییش هم به بستن قرارداد و فروختن حق ترجمه داستان‌های ایرانی منجر شد. در این بین ایمیل‌های شخصی از چند ناشری که طی این سال‌ها خُرده‌ارتباطی باهاشان به هم زده‌ام، مبنی بر درخواست دیدار در نمایشگاه فرانکفورت یا معرفی کتاب‌های ایرانی خوبی که خوانده‌ام و درخواست اطلاعاتی دیگر، تصمیمم را جدی‌تر کرد...

کاتالوگ را که باز کردم، در همان صفحه اول چشمم خورد به کتابی دربارهٔ اعتیاد در ایران! با خودم گفتم شاید من اشتباه متوجه شده‌ام بند فراخوان اتحادیه ناشران را: "حوزه‌های ادبیات، تاریخ، ایران‌شناسی و هنر در اولویت‌اند"... چند صفحه بعد رسیدم به موش‌وگره و کلیده‌ودمنه برای کودکان و بیژن و منیژه برای نوجوانان و جلوتر به زاگرس، آموزش آشنیزی، جغرافیای ایران و دست‌آخر هم به داستان و شعر... به هیس نوشتهٔ محمدرضا کاتب که رسیدم حساس شدم و شروع کردم به خواندن مشخصاتش و متأسفانه دیدم نام نویسندهٔ دیگری جای کاتب نوشته شده و دیکتهٔ نام ناشر هم با نام بین‌المللی آن مغایرت دارد. چقدر بد! کنجکاو شدم و گشتم و باز هم اشتباهاتی از این دست پیدا کردم و کتاب‌هایی تعجب‌برانگیز....

نکتهٔ دیگری که با ورق‌زدن کاتالوگ به شدت به چشم می‌آمد، معرفی کتاب‌ها بود. چراکه خلاصه کتاب‌ها با معرفی‌هایی که ناشران بین‌المللی از کتاب‌هایشان ارائه می‌دهند تفاوتی اساسی دارد. خلاصه‌های ناشران دیگر قصه‌محورند. در چند جمله قصهٔ کلی را تعریف می‌کنند، دو سه شخصیت احتمالی اثر را در یکی دو جمله معرفی می‌کنند، گره داستانی را مطرح می‌کنند و بعد در یک خط نویسنده و جایزهٔ احتمالی و جایگاهش را در ادبیات آن کشور یادآور می‌شوند. نمونه‌اش ایمیلی که چند روز پیش خواندم: ناشر خبر از انتشار کتاب جدید نویسنده‌ای را در ماه آینده داده، متن پی‌دی‌اف اثر را ایمیل کرده و در چند خط طوری قصه را تعریف کرده بود که خریدار ایرانی راغب شود متن سیصد صفحه‌ای را بخواند: "قهرمان مادر ندارد، پدر او را طرد کرده، در یک شرکت چاپ و نشر کتاب مشغول به کار است. در جریان کار می‌فهمد که استعداد عجیبی دارد: با نوشتن می‌تواند مرگ را به تأخیر بیندازد؛ مادامی که شخصی سوژهٔ نوشتن او می‌شود، نمی‌میرد... این بار از بیماری پدر خبردار شده و قرار است از او بنویسد، پدری که در کودکی طردش کرده..." نمی‌گویم همه، اما بیشتر خلاصه کتاب‌های کاتالوگ فروش حق ترجمه و نشر من ایرانی را هم راضی به خرید و خواندن کتاب نمی‌کرد، چه برسد

به بستن قرارداد و ترجمه اثر به زبان‌های خارجی... صفحه آخر کاتالوگ نیز اختصاص داده شده بود به طرح جلد و مشخصات ده عنوان کتاب که هیچ ربطی به هم نداشتند. باید اعتراف کنم اولین کلمه‌ای که بعد از بستن کاتالوگ به ذهنم رسید، کشکول بود...

قطعاً توی هر کاتالوگی، ایرانی یا خارجی، مشکلاتی از این دست می‌توان یافت اما نباید فراموش کنیم که موقعیت ما خطیر است. ما عضو کنوانسیون برن نیستیم، همین یعنی درصدی از ناشران و نویسندگان بین‌المللی را از دست داده‌ایم. از طرفی در صورت خرید رایت، با وجود تحریم‌های بانکی به مشکل ردوبدل حساب‌ها برمی‌خوریم. اینجا هم درصدی دیگر را از دست می‌دهیم. طوری که انتشارات راتلج یا پنگوئن در پاسخ به درخواست ناشری جهت خرید رایت می‌گویند بستن قرارداد با شما با وجود این همه مشکل، برای ما نمی‌صرفد. از سویی دیگر، تیراژ و فروش کتاب در ایران هم نمی‌تواند تقاضای مالی ناشران بین‌المللی را پاسخ دهد. پس اینجا هم درصد دیگری از دست می‌روند. می‌ماند چگونگی معرفی آثارمان که آن را هم با این گونه اشتباهات ناشی از عجله یا درک نادرست از آنچه می‌توانیم ارائه کنیم، با دست خودمان از بین می‌بریم.

ابتدای نوشته‌ام از کورسوی امید صحبت کردم، این یعنی قصدم از نوشته حاضر تخریب نبوده و برعکس، دوست دارم من هم قدمی مثبت بردارم برای بستن قرارداد ترجمه آثار نویسندگان و شاعران هم‌وطنم با ناشران مطرح بین‌المللی. شاید تقسیم‌بندی بهتر، شاید برنامه‌ریزی طولانی‌مدت‌تر، شاید مسئولیت‌دادن به اشخاصی که هم نقاط ضعف و قوت ادبیات ایران را می‌شناسند و هم بیشتر به فضای ادبیات داستانی بین‌الملل آشنا هستند، حتی شاید مشاوره گرفتن از بزرگان خارج‌نشین و شاید داشتن نیم‌نگاهی به کاتالوگ‌های ناشران کوچک خارجی بتواند تأثیر بسیاری بر روند معرفی آثار ایرانی در نمایشگاه فرانکفورت داشته باشد. این که یک ماه مانده به نمایشگاه‌های بین‌المللی کتاب، با ناامیدی هرچه تمام‌تر تازه بیفتیم به صرافت گلچین کردن کتاب‌ها و از بیست عنوانی که می‌شود فرستاد، پانزده عنوانش را اختصاص دهیم به کتاب‌هایی که دو سه دهه پیش نوشته شده و احیاناً حتی به زبان‌های انگلیسی و فرانسه برگردانده شده‌اند، آن کورسوی امید را هم درز می‌گیرد و همین قدم مثبت اتحادیه را هم ناکام باقی می‌گذارد. البته که وقتی رزومه داستان ایرانی ناشری در سال ۹۵ بیش از ده عنوان کتاب بلا تکلیف در اداره کتاب، چند عنوان کتاب ممنوع و چندین عنوان کتاب تیراژبالای خاک خورده در انبار باشد، کار سخت می‌شود. اما می‌شود.

\*\*\*\*\*